

ببین و دوباره به جبهه برو چند روز بعد هم به مرخصی آمدم و خانواده را دیدم و دوباره عازم جبهه شدم.

اولین مجروحیت چگونه بود؟

شهید "محمد اسلامی نسب" که فرمانده گردان امام رضا(ع) در لشکر ۱۹ فجر مربی ما بود که در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید و البته آشنایی ما با شهید به قبل از انقلاب بر می گردد، در آن زمان برای آموزش نظامی ما را به اطراف شیراز می برد وقتی به جبهه آمدم تصور می کردم جبهه و جنگ هم مثل همین تیرهایی است که شهید اسلامی نسب کنار گوش ما شلیک می کند اما اول جا خوردم و ترسیدم ولی نمی دانم خداوند چه چیزی را در وجود ما قرار داد که یک ساعت نشده به خود آمدم و با خودم گفتم به جبهه آمده ام ترس یعنی چه و سریع خودم را با محیط وفق دادم به گونه ای که در سوسنگرد از نخل ها بالا می رفتم و با تیرکمان سنگ (سنگ پلاخمون های جیری) پرت می کردم طرف عراقی ها چون دیگر این شرایط خیلی برایم عادی شده بود. البته اولین بار که ترکش خوردم، چون بچه پایین شهر بودم و معمولاً ما بچه های پائین شهر هم یک غرور خاصی داشتیم و افت داشت که به خاطر یک ترکش بخواهم به پشت جبهه برگردم مدتی را در جبهه ماندم و به اصرار پدرم به مرخصی آمدم، همان ترکش که اولین بار وارد بدنم شد تا ۳ سال قبل در بدنم بود و در نیاوردم.

آقای انجوی نژاد با بهتراست بگویم همان آقا معین دوران دفاع مقدس در چه عملیاتی پای خود را از دست داد و در کدام عملیات شیمیایی شد؟

در عملیات های مختلف حضور داشتم که در برخی از آن ها از جمله عملیات رمضان و کربلای ۴ زخمی شدم، البته قبل از آن در عملیات های دیگری که حضور داشتم مجروحیت های مختلف داشتم ولی در عملیات های خیبر و والفجر ۸ علاوه بر مجروحیت با گاز تاول زا و گاز خردل و سارین جانباز شیمیایی هم شدم. البته در یک عملیات بعد از جنگ در منطقه کردستان یکی از پاهایم را از زانو به پائین از دست دادم و قطع شد.

از این که شیمیایی هستید و یک پا ندارید ناراحت نیستید؟

شب تا صبح ۱۰ ها بار از خواب بیدار می شوم به خاطر تنگی نفس و فشاریه ریه هایم می آورد ولی بارها گفته ام الان هم تکرار می کنم اگر تمام دنیا را بدهند و سلامت

کلیات دفاع مقدس نامی است که دوستان برای "محمد حسین انجوی نژاد" یا همان آقا معین دوران دفاع مقدس انتخاب کرده اند، او یکی از رزمندگان کم سن و سال شیراز بود که در سال ۹۵ زمانی که فقط ۱۳ سال داشت به جبهه اعزام شد. در کتابک مقاومت استان فارس از او به عنوان کم سال ترین رزمنده اعزامی از استان فارس نام برده شده است. آقا معین به میان بچه های آسایشگاه سلمان فارسی آمده تا به یاد دلاوری مردی فرزندان ایران در کنار هم رزمان باشد. البته او با خنده آرامش بخش اش به آسانی از سختی ها عبور می کند. مصاحبه با جانباز شیمیایی و قطع عضو را می خوانید.

از مدرسه به جبهه

جنگ که شروع شد دانش آموز بودم، مثل دیگر ایرانی ها برای دفاع از کشور به جبهه اعزام شدم ابتدا تصور نمی کردم که جنگ طول می کشد فکر می کردم یک یا دو هفته و یا حداکثر یک ماه جنگ به پایان می رسد، بعد از مدتی که در منطقه خرمشهر و آبادان بودم به حدی احساس وابستگی نسبت به منطقه می کردم که نمی توانستم از منطقه خارج شوم و رفتن از این مناطق برایم ممکن نبود و در همان اولین نوبت که به جبهه رفتم تا ۹ ماه برنگشتم تا این که مجروح شدم البته فقط ترکش خوردم. سال ۶۰ بود عراقی ها در ۱۵ کیلومتر اهواز بودند و به راحتی با خمپاره و توپخانه اهواز را می زدند و هر چند اهواز هم پر جنب و جوش نبود چون اعلام شده بود مردم شهر را تخلیه کنند، به مخابرات رفتم که تلفن بزنم و هنوز قصد نداشتم که به شیراز برگردم، مخابرات شلوغ بود و ۲/۵ ساعت معطل شدم تا این که نوبت تلفن زدن به من رسید مرحوم پدرم که روحانی محل و امام جماعت مسجد بود، گفت: دوری تو برای من قابل تحمل است ولی مادرت سخت دلگیر است بیا برگرد مادرت را

